مفاوضات - بعضی عتابها که در کتب مقدّسه ظاهراً خطاب بانبياست در حقيقت مخاطب بآنها امّت است

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### بعضی عتابها که در کتب مقدّسه ظاهراً خطاب بانبياست در حقيقت مخاطب بآنها امّت است – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

سؤال

در کتب مقدّسه بعضی از خطابهای زجريّه که از روی عتاب بانبياست آيا مخاطب کيست و آن اعتاب بر که واقع ؟

جواب

هر خطاب الهی که از روی عتابست و لو بظاهر بانبياست ولی بحقيقت آن خطاب توجّه بامّت دارد و حکمتش محض شفقت است تا امّت افسرده و دلگير نگردند و خطاب و عتاب گران نيايد لهذا بظاهر خطاب بانبياست پس هر چند بظاهر خطاب بنبيّ است ولی در باطن بامّت است نه به پيغمبر . و ازين گذشته پادشاه مقتدر مستقلّ اقليمی عبارت از جميع آن اقليم است يعنی آنچه گويد قول کلّ است و هر عهدی بنمايد عهد کلّ چه که اراده و مشيّت عموم اهالی فانی در اراده و مشيّت اوست . بهمچنين هر پيغمبری عبارت از هيأت عمومی امّت است لهذا عهد و خطاب الهی باو عهد و خطاب با کلّ امّت است و اغلب خطاب زجری و عتاب بر ملّت قدری گران آيد و سبب انکسار قلوب گردد لهذا حکمت بالغه چنان اقتضا کند و اين از نفس تورات معلوم است که بنی اسرائيل مخالفت کردند و بحضرت موسی گفتند که ما نميتوانيم با عمالقه جنگ نمائيم زيرا قوی و شديد و شجيعند خدا موسی و هارون را عتاب فرمود و حضرت موسی در نهايت اطاعت بود نه عصيان و البتّه چنين شخص بزرگواری که واسطه فيض الهی و تبليغ شريعت است البتّه بايد مطيع امر اللّه باشد . اين نفوس مبارکه مانند اوراق شجرند که بهبوب نسيم متحرّکست نه باراده خود چه که اين نفوس مبارکه منجذب بنفحات محبّة اللّه‌اند و اراده شان بکلّی منسلب قولشان قول خدا و امرشان امر خدا و نهيشان نهی خداست بمثابه اين زجاج ، روشنائی او از سراج است و هر چند بحسب ظاهر شعاع از زجاج ساطع و لکن فی الحقيقه آن شعاع از سراج لامع . و همچنين انبيای الهی و مظاهر ظهور را حرکت و سکون بوحی الهی ، نه بشهوات انسانی . اگر چنين نباشد آن پيغمبر چگونه امين است و چگونه سفير حقّ گردد و اوامر و نواهی حقّ را تبليغ نمايد ؟ پس آنچه در کتب مقدّسه در حقّ مظاهر ظهور ذکر قصور است ازين قبيل است . الحمد للّه تو اينجا آمدی و بندگان الهی را ملاقات نمودی ، آيا رائحه ای جز رضای حقّ استشمام کردی ؟ لا و اللّه . بچشم خود ديدی که شب و روز چگونه در سعی و کوششند و مقصدی جز اعلاء کلمة اللّه و تربيت نفوس و اصلاح امم و ترقّيات روحانی و ترويج صلح عمومی و خيرخواهی نوع انسانی و مهربانی با جميع ملل و جانفشانی در خير بشر و انقطاع از منافع ذاتی و خدمت بفضائل عالم انسانی ندارند . باری بر سر مطلب رويم مثلاً در تورات در کتاب اشعيا در باب ٤٨ در آيه ١٢ميفرمايد " ای يعقوب و ای دعوت شده من اسرائيل بشنو ، من او هستم من اوّل هستم و آخر هستم "، اين معلوم است که مراد يعقوب که اسرائيل است نبوده ، مقصود بنی اسرائيل است . و همچنين در کتاب اشعيا در باب چهل و سيّم در آيه اوّل ميفرمايد " و الآن خداوند که آفريننده تو ای يعقوب و صانع تو ای اسرائيل است چنين ميگويد مترس زيرا که من تو را فديه دادم و تو را باسمت خواندم پس تو از آن من هستی ". و از اين گذشته در سفر اعداد در تورات در باب بيستم در آيه بيست و سيّم ميفرمايد " خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحدّ زمين ادوم خطاب کرده گفت هارون بقوم خود خواهد پيوست زيرا شما نزد آب مريبه از قول من عصيان ورزيديد ازين جهت او بزمينی که ببنی اسرائيل دادم داخل نخواهد شد " و در آيه سيزدهم ميگويد " اين است آب مريبه جائيکه بنی اسرائيل با خدا مخاصمه کردند و او خود را در ميان ايشان تقديس نمود ". ملاحظه نمائيد عصيان را بنی اسرائيل نمودند لکن بظاهر عتاب بموسی و هارون شد چنانکه در باب سيّم آيه بيست و ششم از تورات تثنيه ميفرمايد " خداوند بخاطر شما با من غضبناک شد مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت ترا کافيست بار ديگر در باره اين امر با من سخن مگو ". حالا اين خطاب و عتاب فی الحقيقه بامّت اسرائيل است که بجهت عصيان امر الهی مدّت مديده در صحرای تيه آن سمت اردن گرفتار بودند تا زمان يوشع عليه السّلام حال اين خطاب و عتاب بظاهر بحضرت موسی و هارون بود و لکن فی الحقيقه بامّت اسرائيل . و همچنين در قرآن خطاب بحضرت محمّد ميفرمايد " اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحَاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَکَ اَللّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا تَأَخَّرَ "، يعنی ما برای تو فتحی آشکار نموديم تا گناهان پيشين و پسين تو را بيامرزيم . حال اين خطاب هر چند بظاهر بحضرت محمّد بود و لکن فی الحقيقه اين خطاب بعموم ملّت و اين محض حکمت بالغه الهيّه است چنانچه گذشت تا قلوب مضطرب نگردد و مشوّش و منزجر نشود . چه بسيار که انبيای الهی و مظاهر ظهور کلّی در مناجات اعتراف بقصور و گناه نموده‌اند اين من باب تعليم بسائر نفوس است و تشويق و تحريص بر خضوع و خشوع و اعتراف بر گناه و قصور و الّا آن نفوس مقدّسه پاک از هر گناهند و منزّه از خطا . مثلاً در انجيل ميفرمايد که شخصی بحضور حضرت مسيح آمد عرض کرد ای معلّم نيکو کار ، حضرت فرمودند چرا مرا نيکو کار گفتی زيرا نيکوکار يکيست و آن خداست . حالا مقصد اين نيست که حضرت معاذ اللّه گنه کار بوده‌اند بلکه مراد تعليم خضوع و خشوع و خجلت و شرمساری بآن شخص مخاطب بود . اين نفوس مبارکه انوارند ، نور با ظلمت جمع نشود ، حياتند ، حيات با ممات مجتمع نگردد ، هدايتند ، هدايت با ضلالت جمع نشود ، حقيقت اطاعتند ، اطاعت با عصيان مجتمع نگردد . باری مقصود اينست که خطاب از روی عتاب در کتب مقدّسه هر چند بظاهر بانبياست يعنی مظاهر الهيّه ولی بحقيقت مقصد امّت است و چون در کتاب مقدّس تتبّع نمائی واضح و آشکار گردد و السّلام .